

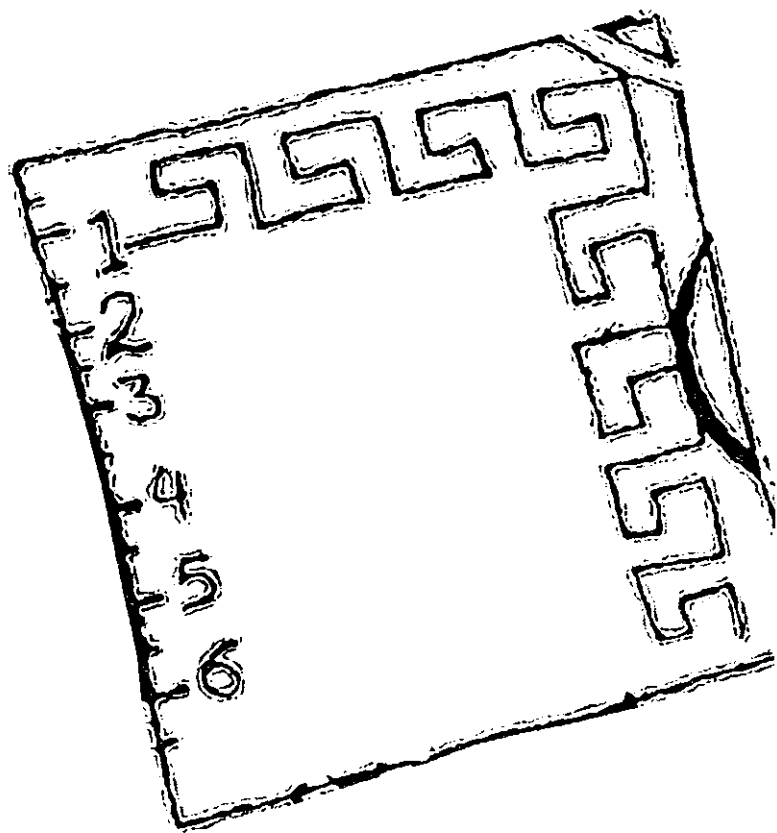
مقدمه

در زمینه دانش غرب و دانش مسلمین سخن بسیار است. در این مقال سعی خواهد شد که ویژگیهای علم و علم آموزی در دو نهاد علمی و تربیتی حوزه و دانشگاه پرداخته شود.

در بخش دیگر، به رویکرد اجتماعی علم در حوزه و دانشگاه خواهیم پرداخت و با شناسایی مبانی معرفتی حوزه و دانشگاه و بررسی مفهوم علم آموزی در دو مرکز یاد شده، کارکردهای این علوم نیز بررسی خواهند شد. در بخش آخر، به بررسی مسئله وحدت حوزه و دانشگاه و تفاسیر یاد شده در این موضوع خواهیم پرداخت.

سیر تاریخ علم در حوزه و دانشگاه

عبدالرحیم ایمن زاده



مدتها مرکز علم و فرهنگ محسوب می‌شد، آکادمی افلاطون^(۱) بود که درسهای اساسی آن، ریاضیات و فلسفه به شمار می‌آمد. او بر سر در مدرسه خویش نوشته بود «هرکس هندسه نمی‌داند اینجا داخل نشود»^(۲). پیشرفتهای ریاضی توسط مردانی که در آکادمی درس خوانده بودند انجام گرفت. نحوه تدریس افلاطون در آکادمی به صورت خطابه و گفتگو صورت می‌پذیرفت. افلاطون گفته است: «هرگز رساله فنی ننوشته‌ام»^(۳).

از برجسته‌ترین شاگردان افلاطون، ارسطو است که بعدها با کمک اسکندر مدرسه‌ای را تأسیس کرد که در آن معانی، بیان و فلسفه تدریس می‌شد. او مدرسه‌اش را در باغ بزرگی قرار داد که پیاده‌روهای آن با درختان انبوه و بلند پوشیده شده بود. این مدرسه به نام «لا کیون» مشهور بود. بعدها شاگردان و فلسفه این مدرسه، «مشائین» یعنی کسانی که در هنگام راه رفتن به تعلیم و تعلم می‌پرداختند، نام گرفتند.^(۴)

۲- قرون وسطی

ترقی و پیشرفت در این دوره سریع بوده است. با انتشار زبان یونانی به منزله یک زبان مشترک، اتحاد فرهنگی‌ای به وجود آمد که در شرق مدیترانه یکهزار سال دوام یافت. تمام اندیشمندان و متفکران، زبان یونانی را می‌آموختند. کتابها آنقدر در این دوره زیاد گردید که نیاز به کتابخانه احساس شد و اولین کتابخانه متعلق به ارسطو بوده است.

در این دوره جدایی علم از فلسفه مشهود بود. ایجاد زبان مشترک، تبادل سیال عقاید، کتابها، تحلیل رفتن فلسفه ما بعدالطبیعه و ضعیف شدن علوم الهی، ازدیاد مدارس و دانشگاهها و رصدخانهها و کتابخانهها توأم با ثروت و پشتیبانی پادشاهان، موجب شد که علم از فلسفه جدا شود و مشربهای علمی مختلفی در راه جدایی گام بردارند.

در این دوره تنازع مذهب و فلسفه، سه دوره را پشت سرگذارند:

۱- دوره حمله به مذهب، مانند دوره قبل از سقراط؛

دانش مسلمین و غرب در بستر تاریخی

علم و علم‌آموزی با تولد بشر شروع شده است. پژوهشگران، تاریخ مدون شده را به سه دوره متوالی تقسیم کرده‌اند:

۱- دوران باستان،

۲- دوران قرون وسطی،

۳- جدید.

تاریخ دانان، دوران جدید را نیز به چند دوره تقسیم نموده‌اند:

الف - عصر اصلاح دینی،

ب - عصر رنسانس،

ج - عصر روشنگری که در هر یک از این دوران

مکاتب و روشهای مختلفی بوجود آمده است.

۱- دوران باستان

در یونان باستان، دانشمندان، متفکران و اندیشمندان بزرگی پا به عرصه وجود نهادند. اینان در زمینه‌های مختلف علوم، پیشرفتهای چشمگیری برای بشریت به ارمغان آوردند. هندسه، حساب، نجوم، موسیقی، طب و مهمتر از همه فلسفه، موضوعاتی بودند که متفکران یونان را به خود مشغول ساخته بودند. در شهر آتن که پایتخت فرهنگی یونان بود؛ چند مدرسه خصوصی تأسیس شد که از آن جمله می‌توان به، گراماتیکال اسکولا - مکتب‌خانه - اشاره نمود.

یکی از مهمترین و با نفوذترین مدارس یونانی که تا

۱ - دانشگاه آکاداموس افلاطون اولین دانشگاه نبود، مکتب فیثاغورس در کروتونا (۵۲۰

ق.م) در رشته‌های مختلفی به طلاب علوم تعلیم می‌داد.

۲ - ویل دورانت، یونان باستان، تاریخ تمدن، ص ۵۷۳.

۳ - همان، ص ۵۷۴. ۴ - همان، ص ۵۸۷.

۲- کوشش در راه جانسین کردن اخلاقیات طبیعی به جای مذهب؛

۳- بازگشت به مذهب در دوره شکاکان و رواقیون که این نهضت سوم منجر به مکتب نو افلاطونی و مسیحیت گردید.^(۱) در این دوران نحله‌های فلسفی راه را برای شک باز کردند.

برای مرگ تمدن یونان می‌توان قرن چهارم میلادی را تعیین کرد، زمانی که قسطنطین، قسطنطنیه را بنیان نهاد و تمدن بیزانسی مسیحی جایگزین فرهنگ یونانی در مدیترانه شرقی شد.^(۲)

۳- مسیحیت در قرون وسطی

زمانی که مسیحیت ظهور کرد، توانست قدرت فراوانی کسب کرده و در قسمت‌های مهمی از جهان نفوذ پیدا کند. در درون دیرها و صومعه‌های مسیحی، مدارس بوجود آمد که وظیفه اصلی آنها تعلیم الهیات بود. در این مدارس، هندسه، حساب، موسیقی، علم بدیع، بیان، لغت و تاریخ به عنوان مقدمات آموزش داده می‌شد. در قرن ششم میلادی، مدارس حکمت آتن بسته شد و معروفترین صومعه جهان مسیحیت لاتینی گشایش پیدا کرد.

در تمدن مسیحی، زیربنای افکار دانشوران کلیسا الهیات مسیحی بود، این امر تفاوت مهم تمدن یونان و مسیحی تلقی می‌شد. مراکز آموزشی تمدن مسیحی دنباله رو تمدن یونان نبودند، چراکه با ظهور پیامبری جدید، دینی جدید برای انسانها بوجود آمده بود. ابتدا تضاد و تقابلی میان آراء فلسفی یونان با مسیحیت دیده نمی‌شد، لذا از فلسفه افلاطون و ارسطو در جهت تحکیم بنیان‌های دینی استفاده می‌گردید.

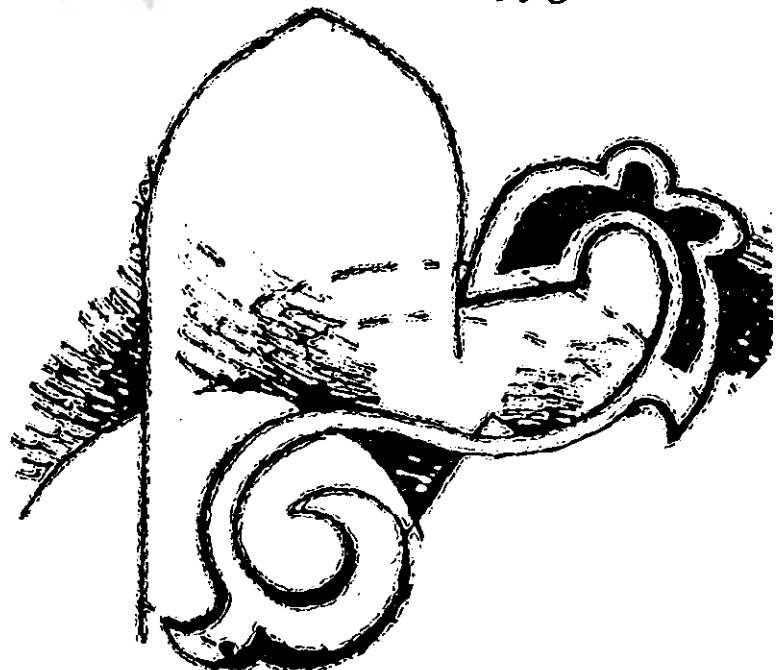
با ظهور اسلام، تحول عمیقی در تمدن مسیحیت بوجود آمد. مسیحیت تأثیرات فراوانی از اسلام و معارف اسلامی گرفت و اسلام در جهان مسیحیت نفوذ فراوانی پیدا کرد. به گفته ویل دورانت: «اروپای مسیحی، غذاها، دارو، درمان، اسلحه، انگیزه هنری، ابزار، فنون، صنعت و تجارت و قوانین راه‌های دریایی را از اسلام آموخت. علمای اسلامی، ریاضیات، طبیعیات، شیمی، ستاره‌شناسی و پزشکی یونان را حفظ کردند و به کمال رساندند که بعدها این علوم به اروپا منتقل شد اسلام و تمدن اسلامی طی ۵ قرن (۸۱ میلادی الی ۵۹۷ میلادی)، از لحاظ نیرو و نظم و بسط قلمرو حکومت تصفیه اخلاق، ادبیات دانشوران علم طب و فلسفه پیشاهنگ جهان بود.»

پس از نفوذ فرهنگ اسلامی و قبول متون ترجمه شده در فرهنگ مسیحیت که از اسلام سرازیر گشته بود، تحول عظیمی در جهت‌گیری دانش غرب و مسیحیت ایجاد شد. بسیاری از علوم به عالم مسیحیت سرازیر شد و مدارس و دانشگاه‌های مسیحی با علاقه فراوان به بسط و گسترش آن پرداختند و در این فاصله، دانشگاه‌های بسیاری در ایتالیا، فرانسه، انگلیس گسترش پیدا کردند. در این دانشگاهها، علوم الهی، قوانین کلیسایی، طب و دیگر علوم تدریس می‌گردید.

چند قرن بعد از تشکیل این دانشگاهها، تحولات عظیمی در تفکرات مغرب زمین بوجود آمد که زمینه پیدایش علوم جدید و دانشگاه‌های جدید را بوجود آورد. در طی قرون ۱۴ و ۱۵ میلادی، بشر توانست تحولات جدید علمی را بوجود آورد و زمینه پیدایش علوم مدرن امروزی را آماده سازد.

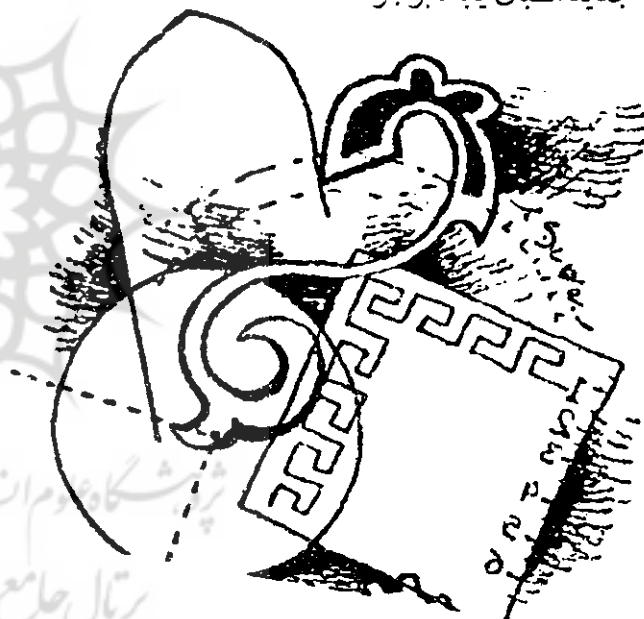
۳- عصر جدید

علمی که در این عصر اهمیت پیدا کرد بر محور تجربه و حس‌گرایی پایه‌ریزی شده بود و دانشگاه‌هایی که به وجود آمدند، بر همین محور، سیر علمی خویش را ادامه دادند. با ظهور متفکران قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی، تعاریف جدیدی از مسایل مهم هستی از قبیل خدا، انسان، عقل، علم، طبیعت و تکامل ارائه شد که سیر زندگی بشر مغرب زمینی را تغییر داد.



عقل گرایی، عقل بشر را مافوق وحی الهی یافته و انسان، شأن مستقل و قائم به ذات پیدا نموده بود. طبیعت مظهر تمتعات و التذاذات بشری قرار گرفت و پیشرفت و تکامل، مفهوم ابزاری یافته و ملاک آن برخورداری بشر از مواهب دنیوی شد.

در این تحولات، نقش سیستم‌های آموزشی دانشگاه‌های جدید نقش بسزایی ایفاء نمود. در این دانشگاه‌ها، عرصه علوم قدیمه تنگتر شد و تنها علوم جدید مورد توجه و احترام قرار گرفت. از پس دانشگاه‌های مسیحی (اسکولاستیک مبنی بر وحی و عقل)، دانشگاه‌ها مدرن امروزی سر برآوردند که تمامی همتشان را معطوف به علم جدیدی که بر محور شناخت و روابط تجربی و روابط کمی بین پدیده‌های محسوس بود معطوف کردند در نتیجه، تفسیری از هستی، طبیعت و تمتع مادی که با علم جدید انطباق یابد، بوجود آمد.



علوم الهی مسیحی (اسکولاستیک) محصور در دانشگاه‌های قدیمی شد که درکنار آموزش‌های جدید به آموزش‌های خود مشغول بودند. از این به بعد، در غرب و در سرزمین‌های دیگر، هرگاه دانشگاهی بوجود آمده، به سبک و سیاق دانشگاه‌های جدید غرب پایه‌ریزی گردیده است.

امروزه، «دانش» پرداخته شده در اندیشه بشر که علم جدید نام گرفته، حاصل توسعه دانشگاه‌هایی است که علم را به تجربه و شناخت حسی معنا نموده و در جهت نیازهای دنیوی انسانها گام برداشته‌اند.

نسبتی که امروزه دانش با انسان و جهان دارد، در طول تاریخ بشریت بی سابقه بوده است، چراکه این دانش، دگرگونی‌های مؤثری در زندگی بشر بوجود آورده است. زمانی بود که صنعت به علم پیشرفت می‌بخشید، اما امروزه علم به صنعت تحرك و پیشرفت می‌دهد. پیشرفت‌های علمی بشر در این عرصه، او را از دین جدا نموده و بر فلسفه و دین تأثیر بسیاری گذاشته است. در این دوران علم خود را از فلسفه ره‌ناید و از قید ارسطویی نجات یافت، از مابعدالطبیعه به طبیعت برگشت و روش‌های متمایزی برگزید و به مصرف و اصلاح زندگی دنیوی بشر رو آورد. محصول این علوم، افزایش بهداشت عمومی و تعلیمات پزشکی، رشد و توسعه صنعت و فن آوری به صورت جدیدتر بود.

دانش مسلمین

با ظهور اسلام در شبه جزیره عربستان، برای اولین بار اعراب حجاز در مدینه با مسئله آموزش و تعلم آشنا شدند و حلقه‌های درسی را بوجود آوردند و جهل و بی‌دانشی جای خود را به علم و دانشوری داد.

نزول آیات قرآن کریم به صورت پیوسته، هر کدام مسائل تازه‌ای را مطرح می‌کرد و هر مسئله تازه‌ای، اندیشه‌های تازه‌ای بنا می‌نهاد و جامعه در جریان تحول و تغییر عظیمی قرار می‌گرفت.

«گلدتسیهر Goldziher» در دانشنامه‌ی ادیان و اخلاق، گفتاری مهم درباره‌ی آموزش و پرورش و اسلامی نوشته است. او به هنگام گفتگو از آموزش مقدماتی در اسلام، می‌کوشد تا اثبات کند که مکتب‌های آموزش دهنده‌ی قرآن و مقدمات دین اسلام، به آغاز اسلام باز می‌گردد.^(۱) قرآن به صورت شکفت انگیزی به علوم طبیعی که

بنیانگر حقایقی ناب از جهان طبیعت بود می‌پرداخت. حقایقی که بشر امروزین تنها با پیشرفتهای علمی و تکنیکی به کشف بخشی از آن نائل آمده است. جامعیت قرآن، یکی از ویژگیهای منحصر به فرد آن می‌باشد که هیچ متفکری واجد چنین شرایط و خصوصیتی نیست.

اهمیت دانشوری و علم آموزی بر محور تعلیم و تربیت اسلامی، یکی از محورهای بنیادین نظام علمی اسلامی محسوب می‌گردد. این تعلیم، چنان تأثیری در

موجب پیدایش علوم مختلفی برای فهم و شناخت بیشتر قرآن گردید.

شعر و هنر اسلامی که جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده بود، در حوزه معارف اسلامی مسیر جدیدی را در تمدن اسلامی و جهان باز نمود. پیدایش نظام‌های فلسفی پرورش یافته در دامن اسلام، یکی دیگر از اثرات عظیم تمدن اسلامی است که از آن جمله می‌توان به نظام‌های فلسفی مشایی و اشراقی و حکمت متعالیه اشاره نمود. علم کلام و عرفان اسلامی علمی بودند که متفکران اسلامی در راه رشد بخشیدن به آن کوشیدند که از آن جمله می‌توان به متکلمان شیعه، متکلمان معتزله و متکلمان اشعری اشاره نمود.

جوشش و جنبش علمی مسلمین از مدینه آغاز شد و اولین حوزه علمی در مدینه تأسیس گردید. اولین کتابی که اندیشه مسلمین را به خود جلب کرد و مسلمین در پی تحصیل آن بودند، قرآن و پس از آن احادیث بود.^(۳)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم را به ایمان بر محور تعقل فرا خواند. این بود که در همان آغاز، روش عقلی مورد توجه قرار گرفت و راه برای پیدایش علوم و قواعد زبانی‌ای که بتواند این اندیشه را بیان کند گشوده شد. علم و دانشوری در سراسر شهرها و قلمرو اسلام رواج یافت و روحیه دانش طلبی گسترش پیدا کرد. مراکز علمی، کتابخانه و مدرسه‌ها بنیان نهاده شد. تمام این موارد، قبل از نهضت ترجمه در فرهنگ جامعه اسلامی پدید آمده بودند.

بطور کلی دانش‌هایی که مسلمین تلاش‌های عظیمی در آن زمینه‌ها کردند را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد.

- ۱- علمی که مستقیماً از «قرآن» سرچشمه گرفته و ابتکار مسلمین است.
- ۲- علمی که در گذشته وجود داشته و مسلمین از باب «طلب العلم فرضیه علی مسلم و مسلمة» در راه تکامل آن

فرهنگ مسلمین برجا گذاشت که هم اکنون نیز توده‌های مسلمین نسبت به عالمان و آگاهان، احترامی پیامبرانه قائلند. رشد و بالندگی نظام علمی در حوزه‌های علمی اسلامی در سده‌های مختلف سبب شد که روحیه علمی از حوزه مسلمین به دیگر حوزه‌ها سرایت کند. جهان مسیحی از راه ارتباط با مسلمانان و علوم آنان، دارای تنور فکری و شناخت فرهنگی شد. کتابهای مسلمین به زبان آنان برگردانده شد و سبب شد که جهان مسیحی از زیر بار سنگین قرون وسطی درآید و خود، دارای مراکز علمی شود. همین امر سبب شد که روشنفکران غرب در جهت اخذ نظام دانشگاهی از فرهنگ اسلامی تلاش نمایند و بدینگونه، مراکز علمی مسلمین و دانشگاههای اسلامی سرمشق دانشگاههای جهان گردید و اصول علمی و تجربی مسلمانان، نمایه جنبشهای عقلی و تجربی و علمی جهان امروز را فراهم آورد.

مدرسه نظامیه^(۱)، بر خلاف قول مشهور اولین مدرسه اسلامی نبوده، اما بی‌شک از خیلی جهات سرمشق مدارس مهم اسلام جهان شده است. مدارس بزرگ اروپا مانند دانشگاه بولونیا در فرانسه و آکسفورد در لندن، همگی بعد از قرن دوازدهم میلادی و تحت تأثیر دانش میهن به وجود آمدند.^(۲)

باید تاریخ تأسیس دانشگاه را در اسلام تا دوره حضرت امام جعفر صادق علیه السلام به پیش برد. امام علیه السلام توانست چهار هزار شاگرد را تربیت کند که در رشته‌های گوناگون مثل توحید، الهیات، تفسیر، حدیث، فقه، سیاست و علوم طبیعی تحصیل می‌کردند. تأسیس حوزه علمیه نجف با برنامه‌های آموزشی آن زمان، به هجرت شیخ طوسی و شاگردان ایشان شیخ مفید و سیدمرتضی به نجف نسبت داده شده است.

علمی که مسلمین در تکامل آن تلاش کردند همگی رابطه مستقیمی با منبع وحی داشت، زیرا مسلمین قرآن را پایه و جهان بینی علمی خویش می‌دانستند. این رابطه باعث پیدایش علوم مختلفی از جمله الهیات قرآنی، اخلاق قرآنی، فقه قرآنی، تاریخ قرآنی و فلسفه قرآنی شد.

تأثیر ادبیات و نقش مهم آن در معارف اسلامی از واقعیات بسیار مهمی است که باید به آن بذل توجه نمود. جنبه ادبی قرآن در بالاترین سطح ادبی قرار دارد. از آن رو

۱- مدرسه نظامیه بغداد، در سال (۴۵۷ هـ) بدست خواجه نظام الملک، وزیر دولت سلجوقی پایه‌ریزی شد و دو سال بعد گشایش یافت. (تاریخ فرهنگ ایران، ص ۱۴۹).

۲- کهنترین دانشگاههای غرب، یعنی دانشگاه بولوی با بولونیا در ایتالیا (۱۰۸۸ م / ۴۸۱ هـ) و دانشگاه پاریس (۱۱۷۰ م / ۵۶۶ هـ) تأسیس شدند (آموزش عالی در جهان اسلام، ص ۳۴).

۳- خدمات مقابل اسلام و ایران، ص ۴۳۷.

کوشیدند، مثل منطق ارسطو که مسلمین در رشد آن اهتمام ورزیدند.

گفتن ندارد که بسیاری از نهادهای عقلی و مبانی تفکر غرب، از معارف و کتب مسلمین گرفته شده است. کتابهایی که سالها مرجع متفکران غربی و کتاب درسی آنان و شاگردان مدارس علمی و دانشگاهی آنان بوده، به صورت‌های زیر مورد استفاده آنان قرار می‌گرفته است:

۱- مراجعه متفکران غربی به کتابهای مسلمین و خواندن و گفتگو درباره آنها.

۲- نقل مطالب اسلامی در متون و کتابهای آنان.

۳- ترجمه برخی از متون اسلامی که عموماً در زمینه‌های فلسفی، کلامی و عرفانی بود. انتقال علوم و فلسفه اسلام به قلمرو اروپا از حوادث بسیار مهم تاریخ جهان بشمار می‌آید. تأثیر فراوان معارف اسلامی در اروپا، تأثیری بس عظیم می‌باشد. بطور مثال در مدرسه طب دانشگاه پاریس، دو تصویر رنگی از دو طیب مسلمان آویخته شده بود که یکی از این تصاویر، تصویر رازی و دیگری تصویر ابن سینا بود.

سخن در باب تأثیرات علوم و معارف اسلامی در ملل دیگر بسیار زیاد است که از گفتار این مقال خارج است.

علم دینی و علم دنیوی

مفاهیم علاوه بر آن که از روابط علمی با یکدیگر بهره‌مند هستند، از آثاری نیز به لحاظ واقعیت ذهنی و علمی خود برخوردار هستند. روابط علمی مفاهیم با آگاهی و علم انسان تعیین نمی‌شود و یا تغییر پیدا نمی‌کند، عالمان می‌کوشند تا مفاهیم و روابط آنها را کشف نمایند. آن روابط، قبل از آگاهی عالمان موجود بوده و بعد از آن نیز به قوت خود باقی هستند. به عنوان مثال، مجموعه زوایای مثلث دو قائمه است و هیچ مربعی دایره نیست.

در فرهنگ، برخی از مفاهیم بنیادین وجود دارد، به گونه‌ای که حیات و ممات فرهنگ به حضور و غیبت آن مفاهیم در ذهنیت، اندیشه و باور آدمیان وابسته است. این مفاهیم، از آن جهت که دارای احکام علمی ویژه‌ای هستند و یا در کتب درسی و گفتگوهای صرفاً علمی می‌توانند مطرح شوند، فرهنگ خاصی را به دنبال نمی‌آورند و تنها از آن جهت که در ظرف ذهن و باور عده‌ای از انسان‌ها حاضر می‌شوند، فرهنگ و تمدنی ویژه را شکل می‌دهد.

در مواجهه دو فرهنگ، هرگاه فرهنگی بتواند مفاهیم اصولی و حیاتی خود را در قلمرو زیست و زندگی فرهنگی دیگر وارد کند و به موازات آن، مفاهیم کلیدی فرهنگ سابق را منزوی سازد و خصوصاً لغاتی را که برای آن مفاهیم پرداخته شده‌اند، تسخیر نماید و مفاهیم مربوط به خود را در ظرف آن لغات و کلمات قرار دهد، بدون شک پیروز است و فرهنگی که نتواند مفاهیم اصلی خود را حفظ نماید محکوم به فنا و نابودی است.

اسلام با ظهور خود مفاهیم نوینی را در زیست و زندگی مردم وارد ساخت، الله، توحید، کفر، علم، یقین، تقوی، غیب، وحی، رسالت، نفاق، عبودیت، بیت ابراهیم حنیف، مقام ابراهیم، حجر اسمعیل، ثواب، عقاید، نذیر، بشیر، بلاغ، قیامت، ابدیت، بهشت، دوزخ، نماز، جهاد، قرآن، سنت، بدعت و ...

با ورود اسلام به صحنه آگاهی، باور، اعتقاد و رفتار مردم، افرادی که تمام شخصیت آنها در مناسبات قومی و قبیله‌ای شکل می‌گرفت، به یک باره در دو طرف پیکار خونینی قرار گرفتند که با همه جنگ‌ها و ستیزه‌های قبیله‌ای تفاوت داشت. در دو طرف جنگ بدر، افراد قبیله‌ای واحد بر سر توحید و کفر بر روی یکدیگر شمشیر کشیدند و در جنگ احزاب، شبه جزیره در قالب مفاهیم جدید بسیج شد و در فتح مکه، اسلام بر کفر پیروز گشت.

مفاهیم جدیدی که از مجرای وحی و نبوت بر پیامبر ﷺ نازل شد و با عمل و رفتار مؤمنین در شبه جزیره بسط یافت، بنیان‌های تکوین یک امت واحد جهانی را فراهم آورد.

یکی از اصلی‌ترین و کلیدی‌ترین مفاهیم در فرهنگ اسلامی مفهوم علم است، بلکه علم مفهومی است که هویت هر فرهنگ در چگونگی برخورد با آن شکل می‌گیرد و به همین دلیل، علم از مفاهیم بنیادی همه فرهنگ‌ها است. در جاهلیت، علم از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بود و در اسلام، علم توحید در مرکز همه ارزش‌ها قرار گرفت و منشأ فلاح و رستگاری انسان‌ها شمرده شد. در فرهنگ امروز غرب، علم تجربی و طبیعی رمز اقتدار و توسعه و پیشرفت و بلکه ویژگی منحصر به فرد تمدن بشریت شمرده می‌شود.

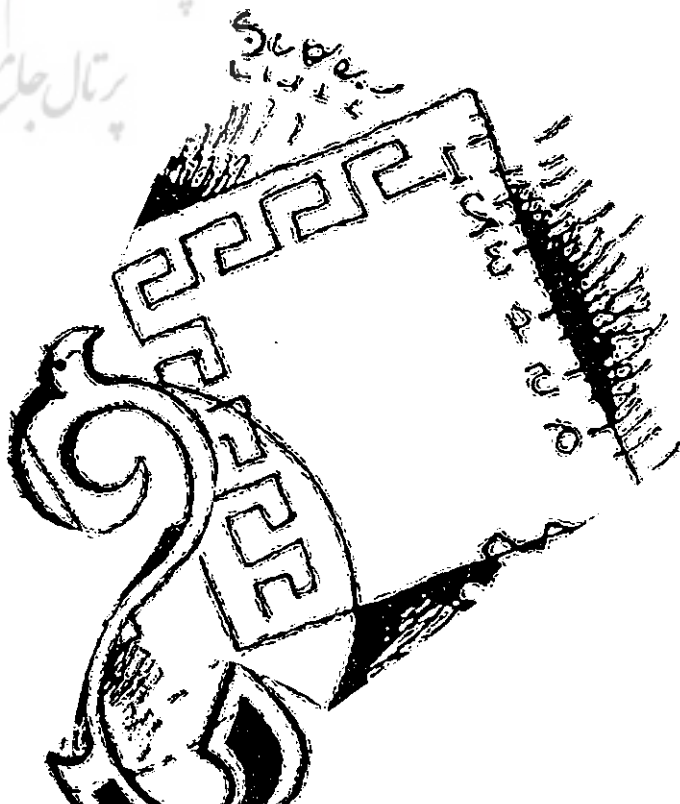
نکته مهمی که توجه به آن ضروری است این است که علیرغم اهمیت مفهوم علم در همه فرهنگ‌های بشری،

اولاً: نقش اجتماعی علم و عالم در همه فرهنگ‌ها یکسان نیست و ثانیاً: مفهوم واحدی از علم در فرهنگ‌های مختلف وجود ندارد.

مفاهیم مختلفی که برای علم در فرهنگ‌های مختلف وجود دارد، آن را به صورت یک مشترک لفظی درآورده است. در فرهنگ اسلامی، علم هویتی دینی و الهی و در فرهنگ امروز غرب، علم از هویتی دنیوی و سکولار برخوردار است.

رویکردهای مختلف فرهنگ‌های گوناگون به علم آن را به صورت مشترک لفظی درآورده است و این اشتراک لفظی زمینه ساز برخی مغالطات و بلکه منشأ بسیاری ابهامها و آشفتگی‌های فرهنگی و اجتماعی شده است. مشترک لفظی بودن علم به این معنا نیست که اختلاف فرهنگ‌ها بر سر مواضعه و قرارداد است و در نتیجه برای رفع ابهام باید به کتاب لغت مراجعه کرد و یا به تعریفی که هر گروه از علم می‌کنند گوش فرا داد.

علم الهی نسبت به موجودات، علمی حضوری و شهودی است و علم شهودی همان دانایی است که با توانایی قرین است. انسانی که به خلافت از علم لدنی و الهی بهره‌مند شود و به کتاب مکنون و لوح محفوظ آفرینش راه برد و کلمه‌ای از آن دانش بی‌کران را فراگیرد، به اقتداری دست می‌یابد که می‌تواند تخت بلقیس را قبل از آن که چشم باز به سوی آدمی بازگردد و بسته شود، یعنی در کوتاهترین زمان ممکن از صبا به فلسطین آورد، زیرا به تعبیر قرآن کسی که



این کار را کرد در نزد او علمی از کتاب بود: «عنده علم من الكتاب».^(۱) علم شهودی جز با تزکیه، تغییر و تحول در وجود و هستی انسان حاصل نمی‌شود و انبیاء که معلمین این علم به انسانها هستند تزکیه را بر تعلیم کتاب مقدم می‌دارند: «هو الذی بعث فی الامیین رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لی ضلال مبین».^(۲)

مرتبۀ پایین‌تر از دانش شهودی، معرفت حصولی عقلی است و پایین‌ترین مرتبه، علم و دانش حسی است. علم عقلی، حاصل شهود مشوب و ضعیف حقایق کلی و سرمدی است. کسی که از علم عقلی بهره می‌برد، گرچه واجد حقایق الهی نیست و از عیش تقرب و همنشینی با فرشتگان و ملکوتیان محروم است، لکن به وصف آنها مشغول می‌باشد. او حکمت حقیقی را که حاصل تزکیه و تعلیم کتاب الهی است واجد نیست، اما به دوستداری آن مشغول است و به همین دلیل سقراط خود را حکیم نامید، بلکه دوستدار حکمت و علم خواند. علم واقعی، دانش الهی است و دوستداران علم با قلم مفاهیم به صورت‌نگری نگار آغازین مشغول هستند و با وصف عیش بر آتش فراق می‌افزایند و با این آتش، اشتیاق وصول را شعله‌ور می‌گردانند.

نازل‌ترین مرتبه معرفت، دانش حسی است. این دانش در پرتو مفاهیم کلی عقلی می‌تواند به کشف سایه نظام ربانی که در عالم کیانی ظاهر شده است، پردازد و اگر از آن مبادی عقلانی نیز محروم بماند، بدون اینکه راهی به یقین داشته باشد، وسیله و ابزار قدرت و عمل انسان در عالم طبیعت می‌گردد.

مفهوم علم در فرهنگ دینی، همه مراتب فوق را شامل می‌شود و شرافت علم به تناسب مراتب آن معین می‌شود و این در حالی است که شرافتی برتر از علم نیست: «لا شرف کالعلم»^(۳) و ارزش هر انسان به دانش اوست.

قشربندی اجتماعی نیز در این فرهنگ به تناسب موقعیت علمی گروه‌هاست: یتفاضل الناس بالعلوم و العقول لا بالاموال والاصول، آدمیان به علم و عقل و نه به مال و



نسب، فضیلت می‌یابند. علم و عالم همانگونه که در فرهنگ و تمدن دینی جایگاه اجتماعی ویژه‌ای دارند، در تمدن و فرهنگ سکولار غرب نیز، نقش اجتماعی مهمی را عهده‌دار هستند.

«سکولاریسم» لغتی است که ترجمه آن در فرهنگ‌های دینی گرفتار مشکل است. یکی از لغت‌هایی که در کشورهای اسلامی در ترجمه آن به کار برده شده است، لغت «علمانیت» است. علمانیت مصدر جعلی است و پیشینه‌ای در لغت عربی ندارد و برخی آن را ساخته شده از لغت علم دانسته‌اند. اگر علمانیت از علم گرفته شده باشد، حکایت از توجه مترجمان به پیوند دقیقی می‌کند که جامعه و نظام سکولار با علم دارد.

سکولاریسم ضمن آنکه از هستی‌شناسی خاصی بهره می‌برد و نظام اجتماعی متناسب با خود را دارد، بر یک مبنای معرفتی ویژه استوار است. در حقیقت، پیدایش جامعه سکولار ملازم و بلکه نتیجه پیدایش مفهومی از علم است که هماهنگ با آن می‌باشد، علمی که در این گفتار از آن با عنوان علم سکولار یاد می‌کنیم.

علم (science) در تاریخ غرب نیز پیشینه‌ای دینی دارد، یعنی (science) بر دانش الهی نیز اطلاق می‌شد. در قرون وسطی نیز مسیحیت گوهر و جوهر علم را در اختیار داشت و عقلانیت در دامنه این دانش دینی به کاوشهای متافیزیکی و مباحث وجود شناختی مشغول بود. از رنسانس به بعد، علم به نظاره نزاعی پرداخت که بر سر تفکیک عقل و دین در گرفت و چون این نزاع به غیبت دیانت و غلبه عقلانیت انجامید که چشم از شهود دینی بازگرفته بود، علم نیز اعلان برائت از دین کرد.

رویکردهای معرفتی دانش غرب (علم غیر دینی)

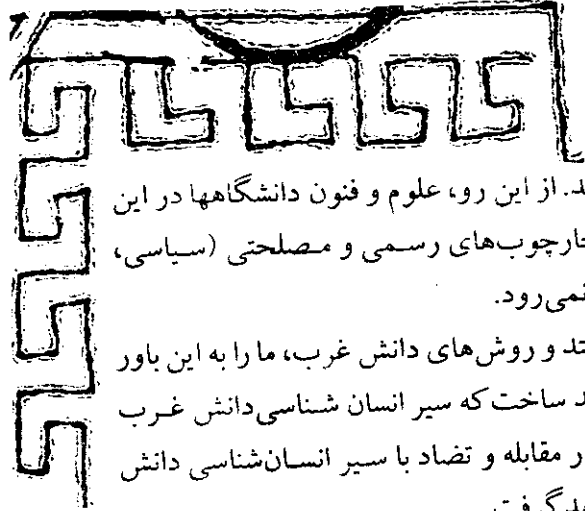
شکل‌گیری و تثبیت مفهوم تجربی و آزمون‌پذیر علم در اندیشه و باور جامعه غربی، موجب شد تا لفظ علم که قبل از آن بر دانش‌های دینی و عقلی نیز اطلاق می‌شد، از معانی سابق خود به سوی بخشی از دانش که پایین‌ترین سطح معرفت بود و اینک با گسستن از مبادی عقلی و دینی خود به صورت علمی سکولار و دنیوی تغییر هویت داده بود، انصراف پیدا کند و بدین ترتیب، علم دنیوی و علم معاش که همه پیوندهای خود را با علم معاد و با گزاره‌های متافیزیکی قطع شده می‌پنداشت، تنها مصداق برای مفهوم

علم شد و گزاره‌های دینی و متافیزیکی در شمار توهمات و تخیلات قرار گرفتند و به نام ایدئولوژی، فاقد هویت علمی و خصلت آزمون‌پذیری شدند. در نتیجه، علم حلقه‌ای شد در عرض حلقه‌های دیگری چون فلسفه، دین و ایدئولوژی. اگر علم منحصر به گزاره‌های آزمون‌پذیر باشد، قضایای حقوقی و گزاره‌های ارزشی، هر چند که همه پیوندهای خود را با سنت‌های دینی و مبانی فلسفی قطع نکرده باشند، چگونه می‌توانند صورت علمی داشته باشند؟ به همین دلیل با سیطره این معنای از علم، جدایی دانش از ارزش و علم از ایدئولوژی اعلام می‌گردد.

هنگامی که علم در حلقه‌ای جدا از دین و فلسفه قرار می‌گیرد و توان داوری درباره ارزش‌ها را از دست می‌دهد تفاوتی بین آرمان‌های گوناگون انسان و اجتماع و الهه‌های متعددی که در طول تاریخ، انسانیت را به هزار پاره تقسیم کرده‌اند و بالاخره امتیازی بین شیطان‌های مختلف و خطرناک‌تر از همه این که امتیازی بین خداوند رحمان با شیطان رجیم باقی نمی‌ماند.

نظام اجتماعی هنگامی که از علم عقلی و دینی محروم بماند و نظام آموزشی هنگامی که مجرای تعلیم و تعلم علم دنیوی گردد، یا حاکمیت سیاسی در دستان یکی از آن الهه‌های انبوه قرار گیرد، آن چنان که در آلمان بعد از ویران‌گرایی و پلورالیسمی که نتیجه عجز از پیروزی و اعتراف به جهل و نادانی است، بر مسند می‌نشیند. البته این نوع از کثرت‌گرایی که از نادانی و درماندگی است، چیزی جز جنگ سرد شیاطینی که از غلبه بر یکدیگر ناامیدند، نیست. نظمی که در این جنگ سرد به چشم می‌خورد، چون حاصل وحدتی حقیقی نیست، نظمی عارضی و تصنعی است که با قدرت گرفتن یکی از حریفان نابود می‌شود.

این نوع از کثرت‌گرایی که با حذف عقل و دین حرکت خود را آغاز می‌کند، غیر از کثرت‌گرایی عاقلانه دیانت است که از تسامح حکیمانه اهل ایمان با منافقان و از همزیستی مسالمت‌آمیز ملل با یکدیگر و از اعتقاد خداپرستان با بخش مشترک حقوق همه انسان‌ها و وفاداری آنها به پیمان‌ها و تعهداتی که با ارباب نحل و فرّق مختلف می‌بندند و بالاخره از رحمت رحمانیت خداوند نسبت به همه بندگان ناشی می‌شود.



استفاده می‌کنند. از این رو، علوم و فنون دانشگاهها در این کشورها، از چارچوب‌های رسمی و مصلحتی (سیاسی، اجرایی) فراتر نمی‌رود.

بررسی متد و روش‌های دانش غرب، ما را به این باور رهنمون خواهد ساخت که سیر انسان‌شناسی دانش غرب بیهوده بود و در مقابله و تضاد با سیر انسان‌شناسی دانش دینی قرار خواهد گرفت.

حضور غیر نقادانه علوم غربی در مراکز علمی مسلمانان که توسط گروه‌های مختلف اعزامی به وقوع پیوست، بدون در نظر گرفتن شاخه‌های معرفتی و رویکردهای آن علم، در ذهن و تفکرات متعلمین رسوب کرد و از آن پس، جامعه را در ورطه‌ی تردیدها و بحران‌های مختلف قرار داد. بدون آنکه جامعه علمی مسلمانان در صدد پی‌ریزی مواجهه صحیح برآید، راه چاره را تنها در اصلاح این و تنها به جایگزین نمودن افرادی که شاخص‌های دینی را دارا بودند، امید بسته است.

از سوی دیگر، روش برخورد و نقادانه با علوم غربی، بدون تکیه به روش‌های برنامه‌ریزی شده در دانشگاه‌های ما جایگاهی نداشته است. دانشگاه در بدو تأسیس خود در کشور ما، دارای دو بخش نامتجانس شد. بخشی از آن به انتقال علوم پایه و تجربی غرب مشغول شد. این بخش اگرچه تنش‌های کوتاه مدتی را حاصل نیاورد، اما به طور پنهان و غیر مستقیم در مبانی تئوریک و متافیزیکی متعلمین اثرات عمیقی به جای گذاشت. بخش دیگر که در دانشکده معقول و منقول و ادبیات پی‌ریزی شد، گرچه عهده‌دار انتقال مبانی فلسفی غربی به موازات علوم تجربی نبود، اما آموزش‌هایی که در آنجا داده شد، به سبب رویارویی با سیستم تعلیم و تربیت سنتی و جهت رقابت با آن و در نهایت کنترل تام نظام آموزشی کشور بود.

در نتیجه، دانشگاه در چنین جایگاهی نبود که بتواند با اندیشه‌ها، آثار و مبانی غرب به مقابله و نقادی بپردازد و بتواند مرزها دینی را حفظ و حراست نماید.

حوزه‌های علمی، علی‌رغم آن که از ناحیه نهاد و سازمان‌های علمی بعد از مشروطه به رسمیت شناخته نشدند، تاکنون یک نهاد علمی غیر رسمی بوده‌اند که در متن فرهنگ آرمانی و بلکه واقعی جامعه جای داشته‌اند. این نهاد به دلیل اینکه قالب‌های نهادها و سازمان‌های

غرب با از دست دادن مفاهیم دینی و عقلی علم، گفت و گو درباره‌ی مبدا و معاد را از دایره‌ی علم بیرون ساخت و علم را به شناخت امور دنیوی مقید گرداند. جریان پوزیتیویستی علم با مهمل خواندن گزاره‌های فلسفی مدعی بود که بدون هیچ اصل موضوعی فلسفی، وارد صحنه علم می‌شود و حال آن که این جریان در نخستین قدم، به اصول فلسفی بسیاری اعتماد نمود.

رویکرد اجتماعی دانش غرب در حوزه و دانشگاه
استفاده غرب از علم و کسانی که عامل مهمی در تکوین و رشد تمدن غربی بودند، باعث گسترش اقتدار خود به حیطه‌های مختلف جهان شد. از این رو دانش غرب در قرن نوزدهم، به قصد همین غایت، متد و روش‌های مختلف خود را در مسیر توسعه قدرت خویش قرار داد.

آشنایی و مواجهه ما با غرب، از پایین‌ترین لایه‌ها و نهایی‌ترین آثار و ظاهری‌ترین ابعاد تمدن و فرهنگ آن آغاز شد. در رویکرد اجتماعی دانش غرب، رویه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و مظاهر مادی و مباحث کاربردی علوم، جایگاه وسیعی را به خود اختصاص داد. در رویکرد علمی نیز همچون رویکرد اجتماعی، غرب در تمسک جستن به علم که در فرهنگ دینی ما مفهومی مقدس و ارزشمندی محسوب می‌شد، وارد صحنه شد. مواجهه غرب با ما در حالی بود که سابقه علمی ما از مبانی مستحکمی در زمینه‌های علوم عقلی و فلسفی برخوردار بود، و آموزه‌های دینی توانسته بودند حیطه‌های مختلف انسانی را مدنظر داشته باشند.

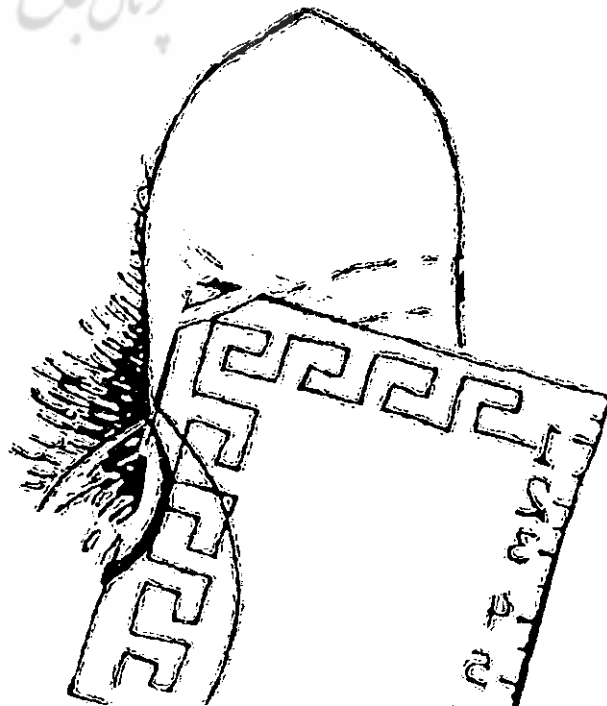
البته جامعه ما گریزی از آشنایی با دانش غرب نداشت، اما روش برخورد با دانش غرب بدون پی‌ریزی زبان فهم اجتماعی و علمی آنها و جایگاه خاص خود، نمی‌توانست موجب شود که آموزه‌های علمی ما مسیر صحیحی را طی نماید. آنچه در غرب در ابتدای آغاز تلاش‌های دانشگاهی وجود داشته است، رشد بطنی و طبیعی ساختارهای آموزشی - پژوهشی بدون دخالت الزامی دولت‌ها و نقش و اعتقاد دست‌اندرکاران به پیشرفت درونی دانش بوده است.

در غالب کشورهای توسعه نیافته یا در حال توسعه، حیات دانشگاهها در مقطعی آغاز می‌گردد که دولت‌ها از آن به عنوان ابزاری در جهت حاکمیت و مصالح دولتمردان

رسمی را نپذیرفت، توانست تحول عظیمی به نام انقلاب اسلامی را ایجاد کند و نهادهای سیاسی، نظامی، حقوقی و اقتصادی جدیدی را پدید آورد.^(۱)

با انقلاب اسلامی ایران، موانع رشد و گسترش علمی آموزه‌های دینی برچیده شد و نیروهای مسلمان که در نظام دانشگاهی حضور داشتند و وجود استعمار را لمس کرده بودند، از اولین گروههایی بودند که برای درهم شکستن سدهای یاد شده به امواج خروشان انقلاب پیوستند. انقلاب اسلامی گرچه بندها و موانع سیاسی تکوین یک نهاد مستقل علمی را از دست و پای ماگشود، اما این دانشگاههای برجای مانده به گونه‌ای نبودند که حتی به ترسیم وضعیت مطلوب پرداخته و حرکتی منظم و جهت‌دار به سوی آن را آغاز نمایند.

الحاق واحدهای معارف اسلامی به دروس عمومی، جدی‌ترین کاری بوده است که برای تبلیغ دینت در نظام علمی دانشگاهی انجام شده است. از یک سو توان نیروهای دانشگاهی برای ایفای این نقش نا کارآمد بود از این‌رو حوزه با تربیت نیروها و تأمین این نیروها در محیط دانشگاه خود را نمود بخشید و از سوی دیگر، این حضور که با اقتدار انجام شد، نتوانست در بدو امر در جایگاه اصلی قرار بگیرد و تعریف مشخصی در نظام دانشگاهی پیدا کند. در نتیجه، تنها به صورت حضور فیزیکی مسیر خود را طی نموده است. امروزه، دوگانگی و جدایی این دو بخش علمی - به هر دلیل که باشد - برای هیچ یک مفید و مبارک نیست؛ نظام دانشگاهی با دور ماندن از مبادی متافیزیکی دینی و عقلی



در معرض تأثیر پذیری «نسبیت» از معرفت‌های غربی است. حوزه‌های علمیه نیز از انزوای نسبت به محیط دانشگاهی بهره‌ای نمی‌برند؛ زیرا امکانات بالقوه معارف دینی در گفتگو و مواجهه بارور می‌شود.

حوزه، دانشگاه و مسأله وحدت

مسأله وحدت حوزه و دانشگاه از جمله مسائلی است که از بعد انقلاب اسلامی کانون توجه اندیشمندان جامعه ما بوده است. تا این زمان، برای کسی جای ابهام باقی نمانده که این دو در مقولات عملی به موفقیت‌هایی رسیده‌اند و مبادله استاد و بحث و گفتگو در زمینه‌های فراوان و تشریح مساعی در امور مختلف و تأسیس مراکز مختلف آموزشی و پژوهشی، تا حدی مسأله وحدت حوزه و دانشگاه را زنده نگاه داشته است. اما این مسأله، هنوز جایگاه اصلی خود را پیدا ننموده است و شاید هرچه از مبدأ طرح موضوع فاصله می‌گیریم، این مسئله تنها به صورت یک موضوع تاریخی نگریسته می‌شود و قدر و ارزش آن، آنگونه که باید و شاید درک نمی‌گردد.

در باب مفهوم وحدت، یک دیدگاه به ساختار نظر دارد و انتقال نظام و سیستم آموزشی دانشگاه به حوزه و متقابلاً انتقال دروس و منابع حوزوی به دانشگاه را معنی وحدت می‌داند.

دیدگاهی دیگر معنی و ضرورت وحدت حوزه و دانشگاه را در ایجاد فضای همکاری فرهنگی، جهت مواجهه صحیح با فرآیند غربی شدن ناشی از ورود ارزش‌های توسعه و تکنولوژی غربی، به منظور حفظ هویت فرهنگی - دینی جامعه می‌داند و دیدگاهی دیگر وحدت را، وحدت جهان‌بینی و وحدت روحیات و ارزش‌های حاکم بر حوزه و دانشگاه می‌داند. شدیدترین برخوردها، این دو حوزه را از نظر ماهیتی و معرفتی و ساختاری کاملاً جدا از همدیگر ترسیم می‌کند و این دو را کاملاً در دو حوزه جداگانه قرار می‌دهد.

جابری در کتاب تکوین عقل عربی در حمله به تفکر اصولیان، همین نظر و اگرایی را دنبال می‌کند. در این دیدگاه، اصولاً ما دو شیوه تحقیق متفاوت داریم: شیوه دینی (حوزوی) و شیوه علمی. شیوه دینی یا حوزوی بر خطابه و

۱ - حدیث پیمان، ص ۴۰۹.

جدل خطابی به عنوان اساس تکیه می‌کند و بر این اساس بیشتر بر تخیل تکیه می‌کند تا استدلال و عقل، و هدفش بیشتر برانگیختن عواطف و جذب وجدانهاست، قبل از آنکه هدف روشنگری عقلانی باشد، ولی شیوه علمی بر سوال و تحقیق و روشنگری نسبت به همه امور حتی ایمان و دین استوار است و در این روش، باید معارف دینی را نیز این چنین بررسی کرد، چراکه با روش اصولی نمی‌توان به فهم صحیح آن نائل آمد.^(۱)

برخلاف نگرش‌های واگرا، حوزه و دانشگاه در صورت تواضع نسبت به اندیشه‌های دیگری و اتخاذ روش‌های منصفانه نسبت به یکدیگر حوزه‌ها، قادر خواهند بود در حیطه آموزه‌های خود حرکتی مناسب و تکاملی را ایجاد نمایند. در اینجا است که وحدت حوزه و دانشگاه معنا می‌دهد؛ وحدت در اهداف کلی، وحدت در تکامل اجتماعی و سرانجام همراهی در دو خط موازی بدون اصطکاک با هم.^(۲) حفظ اصالتها و مفروضات اولیه و اقبال نسبت به یکدیگر، می‌تواند این دستگانه‌های فکری را جوابگو و مسئول در عرصه‌های مختلف قرار دهد و این دو همگام با یکدیگر، در رفتارهای اجتماعی و علمی در محیطی آزاد به نشر افکار و آموزه‌های خود بپردازند.

به گفته مقام معظم رهبری: «امروز چاره‌ای دیگر نداریم چون حوزه‌های علمیه خیلی از علوم دنیایی جدا شدند، یا به تعبیر دیگر علوم مربوط به زندگی جسمی مردم و دانشگاهها به کلی از علوم دینی و الهی و اسلامی منفک شد و لذا سالها طول می‌کشد و باید این دو همکاری‌های مستمری با هم داشته باشند تا زمینه به وجود آمدن یک مجتمع عظیم فراهم شود که در آن، دین و دنیای مردم هر دو تدریس شود و مردم با جهت‌گیری‌های انسانی صحیح دانش بیاموزند».^(۳)

علیرغم تلاش‌های انجام شده در جهت وحدت، این دو حوزه تا بتواند به یک زبان فهم مشترک و همگرایی مناسب برسند، زمان طولانی‌ای لازم است، چراکه نباید بین این دو تلفیق حاصل نمود، زیرا تلفیق حوزه و دانشگاه موجب از بین رفتن هویت یکی نسبت به دیگری می‌شود.^(۴)

در مسیر برداشتن گام‌های جدی به سوی وحدت، نظام دانشگاهی می‌بایست به سوی بازکردن مرزهای خود به روی نظام حوزوی گام بردارد و آموزش‌های رسمی را از

انحصار خود بیرون آورد تا بدین ترتیب، هم زمینه جذب استعداد‌های شایسته به سوی حوزه فراهم آید و هم راه مبادله اطلاعات و گفتگو را باز نماید. حوزه‌های علمیه نیز در پاسخ به این استقبال، باید آموزش‌های نظری خود را از محدوده خواص بیرون آورند و تا سطح گفتگوها و نشریات فرهنگی و علمی جامعه توسعه دهند.



فهرست منابع و مآخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- تاریخ تمدن، «ویل دورانت»، ۱۳۷۲، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۳- علم و دین، ایان باربو ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، (Issues in science and Religion)، (JanG.Barhur)، تهران، ۶۲، مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴- تفرج صنع، سروش، عبدالکریم، تهران، سروش، ۱۳۷۰.
- ۵- حدیث پیمانه، پارسانیا، حمید، معاونت امور اساتید و معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۶.
- ۶- آموزش عالی در جهان اسلام، اسعدی، مرتضی، دفتر دانش، دوره اول، شماره ۱ (تابستان ۱۳۷۱) ص ۴۶-۳۴، کتابنامه.
- ۷- علم چیست، فلسفه چیست؟ سروش، عبدالکریم، تهران، صراط، ۱۳۷۱.
- ۸- تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلام، عبدالرحیم، مترجم نورالله کسایی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۲.
- ۹- جزوه دانشگاه در کلام مقام معظم رهبری، کمیسیون مشورتی شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- ۱۰- فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال اول، شماره ۲.
- ۱۱- تاریخ آموزش در اسلام، شلیبی، دکتر احمد، مترجم مجیدحسین ساکت، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰.

- ۱- فصلنامه حوزه و دانشگاه، شماره ۲، محمدحامد جابری و دیگران، دروس فلسفه، ص ۳۶.
- ۲- سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان به مناسبت روز وحدت حوزه و دانشگاه ۷۲/۹/۲۴.
- ۳- مصاحبه گروه اجتماعی صدا و سیما با مقام معظم رهبری پیرامون حوزه و دانشگاه ۶۳/۹/۱۳.
- ۴- سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با هیأت امنای دانشگاه رفسنوی مشهد ۶۷/۶/۱۰.